

مجله زبان و ادبیات فارسی

س ۴ - ش ۱۰ - بهار ۸۷

نقدی بر «کليلة و دمنه» به تصحيح مجتبی مینوی

دکتر برات زنجانی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه تهران

چکیده

کليلة و دمنه از کتاب‌های بسیار معروف و کم‌نظیر است. این کتاب در عهد ساسانیان از زبان سنسکریت به پهلوی نقل شد و عبدالله بن مقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد. در عصر نصر بن احمد سامانی، ابوالفضل محمد بلعمی آن را به نثر فارسی برگرداند. رودکی، شاعر معروف، آن را به نظم کشید و کتابی که امروز در دست داریم، از ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید است که آن را از کليلة ابن مقفع در نیمه قرن ششم هجری، در دوره سلطنت بهرام شاه غزنوی، ترجمه کرده است. عبدالعظیم خان قریب، استاد دانشگاه تهران، آن را تصحیح کرده و مکرر به طبع رسیده است. پس از مرحوم قریب، استاد مجتبی مینوی آن را از روی نسخ خطی گوناگون تصحیح و به چاپ رسانده است. با وجود دقت نظری که مینوی در این کار داشته است، در بعضی از عبارات نارسایی‌ها به چشم می‌خورد که در این مقاله انتقادی، آنها را در معرض قضاوت صاحب‌نظران قرار می‌دهم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

کلیدواژه‌ها: سماحت، پشناپشت، بحاصل آمدن، یراعه، میره، خطر.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۶/۲۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۶/۱۲/۱۳

Email:pll@azad.ac.ir

مقدمه

کلیده و دمنه از کتب مهم ادبی به‌شمار می‌آید و در قدمت بر همه کتاب‌ها پیش است. مرحوم مجتبی مینوی با استفاده از بیست و چند مأخذ خطی و چاپی به تصحیح و شرح مشکلات آن پرداخته است، لغات مشکل را معنی کرده و درباره عبارات عربی و فارسی توضیح داده است.

کوشش آن دانشمند زنده‌یاد در خور تحسین و تقدیر و سپاسگزاری است. نگارنده مطالب کتاب این را تدریس و به نارسایی‌هایی برخورد کردم که توضیحات حواشی کتاب به حل مشکل کمکی نمی‌کرد. از این رو کوشیدم تا نقایض و کمبودها را از متون دیگر پیدا کنم و در اختیار دانشجویان قرار دهم و پیش از بنده کسی درباره این کتاب به این کار اقدام نکرده است.

«کلیده و دمنه» و تصحیح دکتر مجتبی مینوی

مرحوم مینوی از استادان بنام ادبیات فارسی است و در تصحیح کلیده و دمنه زحمت فراوان کشیده است، اما به مصداق: «انَّ الْجَوَادَ قَدِیْعُثْرَ (فوائدالادب: ذیل واژه)، در معنی کردن بعضی از عبارات و لغات، سستی و نارسایی‌ها پیش آمده است. با نهایت احترام به مقام علمی و ادبی آن استاد کم‌نظیر، به بعضی از آن کاستی‌ها اشاره می‌شود.

۱- عبارت: «یکفیکَ نَصِیْبِکَ شُحَّ الْقَوْمِ» (نصرا... منشی ۱۳۴۵: ۱۷۸) چنین معنی شده است: ترا بسنده است (کافی است) بهره تو از (اینکه تو سئل جویی به) بخیلی مردمان (و ایشان را به بخل ایشان ملامت کنی) (پایان شرح مصحح کتاب).
این معنا و توضیح پُرانتزهای آن، خواننده را سرگردان می‌کند و مقصود گوینده از آن ترجمه را به دست نمی‌دهد.

سخن ما: معنی درست عبارت چنین است: اگر قوم بخیلی کردند و چیزی به تو

س ۴- ش ۱۰- بهار ۸۷ ————— نقدی بر «کلیله و دمنه» به تصحیح مجتبی مینوی / ۱۰۳

ندادند، زیر منت نرفته‌ای و این برای تو بهره کافی است. زیرا اگر چیزی می‌دادند، تو رهین منت آنان می‌شدی و آزادی‌ات از دست می‌رفت.

صائب تبریزی این معنی را در بیتی آورده است:

بخل از کرم به است که بی‌حاصلان بخل در هر جواب بنده‌ای آزاد می‌کنند
(صائب ۱۳۷۵: ۹۶)

نظامی گنجوی هم گفته است:

احسان همه خلق را نوازد آزادان را بیه بنده سزاد
(نظامی گنجوی ۱۳۸۵: ب ۲۶۲۰)

سعدی گوید:

نه این ریسمان می‌برد با منش که احسان کمندی است برگردنش
(سعدی ۱۳۶۳: ۶۵)

نصرالله منشی صاحب کلیله و دمنه به دنبال ضرب‌المثل یادشده در همان زمینه،

سخن را ادامه داده و گوید:

و گفته‌اند: بزرگ‌ترین نیکویی‌ها رحمت و شفقت است.

و سرمایه دوستی مواسا با اصحاب، [است]

و اصل عقل شناختن بودنی از نابودنی، [است]

و سماحت طبع به امتناع طلب آن، [است] (نصرا... منشی ۱۳۴۵: ۱۷۸)

۲- مرحوم مینوی در معنای قسمت چهارم می‌نویسد: طبع راضی شود به اینکه

از طلب کردن نابودنی بازایستد. (همان)

سخن ما: معنای درست قسمت چهارم «و سماحت طبع به امتناع طلب آن»،

این است:

بخشنده طبعی آن است که از قبول بخشیده دیگران امتناع کنی. (مرجع ضمیر

اشاره «آن»، «سماحت» است). انوری این مطلب را روشن‌تر گفته است:

آلوده منت کسان کم شو	تا یک شبه در وثاق تونان است
ای نفس به رسته قناعت شو	کانجا همه چیز نیک ارزان است
تا بتوانی حذر کن از منت	در منت خلق کاهش جان است

شک نیست که هر که چیزکی دارد آن را بدهد طریق احسان است
اما چو کسی بود که نستاند احسان آن است و بس نه آسان است
چندانکه مرورت است در دادن در ناستدن هزار چندان است
(انوری ۱۳۴۰: ۵۵۳)

۳- از سر شهوت برخیزد تا پاکیزگی ذات بحاصل آید (نصرا... منشی ۱۳۴۵: ۵۲)
مرحوم مینوی «بحاصل آمدن» را به ترک چیزی گفتن معنا کرده است (همان:
حاشیه صفحه ۵۲)

سخن ما: بحاصل آمدن، در کلیله و دمنه به معنای به دست آمدن آمده است و
در صفحه ۱۰۳ همان کتاب این عبارت را می خوانیم: «و هیچ اشارت نبوده است
که نه در آن منفعتی و از آن فایده ای ظاهر بحاصل آمده است» و در متون نظم و
نثر به همین معنا فراوان به کار رفته است، از آن جمله:

ز بد کردن آمد بحاصل زیان اگر بد کنی غم بری از میان
(فردوسی به نقل از لغت نامه دهخدا)

«کارها یک رویه شد و مرادها به تمامی بحاصل آمد (تاریخ بیهقی).» «بسیار
طبیانند که می گویند فلان چیز نباید خوردن که از وی چنین علت بحاصل آید،
آن گاه خود از آن بسیار خورند.» (تاریخ بیهقی به نقل از لغت نامه دهخدا)

«که حظ آوفر و قسم افضل از شعر بقای اسم است و تا مسطور و مقروء
نباشد، این معنی بحاصل نیاید. (نظامی عروضی، بی تا: ۴۷۰)

«گفت من این کتابم و از این کتاب مقصود تو بحاصل است و به من حاجتی
نیست» (همان: ۱۱۵)

۴- در کلیله و دمنه آمده است:

امروز اساس محبت میان من و تو چنان تأکیدی یافت که یار من آن کس تواند بود که از
ایذای تو پرهیزد و طلب رضای تو واجب شناسد و خطری ندارد نزدیک من انقطاع از
آنکه با تو نیبوند و اتصال بدو که از دشمنانگی تو برآید (نصرا... منشی ۱۳۴۵: ۱۶۸)
مرحوم مینوی «خطر» در عبارت بالا را «قدر و مقام و ارزش» معنی کرده است.

سخن ما: خطر در عبارت یادشده به معنای ضرر و زیان آمده است.

۵- «یراعه» در عبارات ذیل:

«باد شمال عنان گشاده رکاب گران کرده بر بوزنگان شیبخون آورد، بیچارگان از سرما رنجور شدند، پناهی می جستند، ناگاه یراعه‌ای دیدند در طرفی افکنده، گمان بردند که آتش است، هیزم بر آن نهادند و می دمیدند، برابر ایشان مرغی بود بر درخت بانگ می کرد که آن آتش نیست» (نصرا... منشی ۱۳۴۵: ۱۱۶) و هم در این عبارت:

«چنان که کسی در تاریکی شب یراعه‌ای بیند، پندارد که آتش است و بر وی

مشتبه گردد، چون در دست گرفت، مقرر شود که باد پیموده است» (همان: ۳۲۱)

مینوی در حاشیه صفحه یو (مقدمه) می نویسد:

ممکن است بر من اعتراض کنند که چرا آنجا که ضبط صحیح فلان لفظ در یکی از نسخ، ولو متأخر، یا حتی چاپی، بوده است، نفع نصرالله منشی را در نظر نگرفته و غلط را به نسخ نسبت نداده و آن را از نویسنده کتاب دانسته‌ای؟ اما بنده تا اطمینان حاصل نکرده‌ام که خطایی از خود نصرالله منشی بوده است، آن را به او نسبت نداده‌ام، من باب مثال ترجمه یراعه به نی پاره در کلیله و دمنه منظوم قانعی طوسی هم (که بر مبنای همین ترجمه نصرالله منشی بوده است) دیده می شود:

از ایشان یکی پاره نی بدید چو روشن نمودش فغان برکشید

(همان: حاشیه صفحه ۱۱)

و جایی دیگر می نویسد: یراعه کرم شب تاب مراد است، در نسخه اساس نی پاره و نی آمده است. یراعه به معنی نی نیز هست و قلم را که از نی باشد بدین سبب یراعه گویند. آیا امکان دارد که نصرالله منشی سهواً چنین ترجمه کرده باشد؟» (همان: حاشیه صفحه ۱۱۷)

و در پایان شرح خویش می نویسد:

در نسخه اساس نی و هم چنین است در (نسخه نافذ) و (نسخه چلبی) و (نسخه نق). شک نیست که مراد از یراعه که در متن عربی آمده بوده است، کرم شب تاب است و احتمال می رود که مترجم اشتبهاً معنی دیگر آن را که نی باشد نوشته بوده است، من صورت یراعه

را رجحان دادم که در متن عربی و یکی از نسخ قدیم فارسی هست و از خود تصرفی نکردم.» (نصرا... منشی ۱۳۴۵: حاشیه صفحه ۳۲۱)

سخن ما: اولاً در جمله «یراعه‌ای دیدند در طرفی افکنده»، «در طرفی افکنده» نشان می‌دهد که افکنده شده جاندار نبوده است و در نتیجه مراد نویسنده، کرم نبوده است.

ثانیاً، نظامی گوید:

چو پوسیده چوبی که در کنج باغ فروزنده باشد به شب چون چراغ
شب افروز کرمی که تابد ز دور ز بی‌نوری شب زند لاف نور
(نظامی گنجوی ۱۳۸۰: ب ۳۵۷)

نظامی می‌دانست که هم کرم شب‌تاب و هم چوب پوسیده در تاریکی، نور پدید می‌آورند.

و در کتاب عجایب‌المخلوقات آمده است:

بعضی از چوب‌ها آب وی را نپوساند و در آسیاها افکنند، چون کهن شود بشکافند، در شب تاریک مثل آتش افزوزد. (همدانی ۱۳۷۵: ۳۳۰)

رودکی پیش از نصرالله منشی کللیه و دمنه را به شعر آورده و در این باره گفته است:

شب زمستان بود و کپی سرد یافت کرمک شب‌تاب ناگهان بتافت
کپیان آتش همی پنداشتند پشته هیزم بر آن انباشتند
(رودکی ۱۳۴۹: ۵۳۲)

و نصرالله منشی مسلماً آثار رودکی را خوانده و اگر قول رودکی را قبول داشت، دیگر نی و نی‌پاره نمی‌نوشت. کرمک شب‌تاب حشره‌ای است در زیر پوست درختان کهنه و در لایه‌های مجوف نی لانه می‌کند، بعد از مرگ ماده فسفری بدن حشره به درختان می‌چسبد و در تاریکی نورانی دیده می‌شود. هرچند مینوی سعی دارد اشتباهی به پای نصرالله منشی ببندد، اما عقیده او درست نیست و نی‌پاره که در تمامی نسخ خطی اقدم آمده، صحیح است و چنان‌که گفته شد قانعی هم که در قرن هشتم کللیه و دمنه را به شعر درآورده، به جای کرمک شب‌تاب، پاره نی آورده و گفته است:

از ایشان یکی پاره نی بدید چو روشن نمودش فغان برکشید
(نصرا... منشی ۱۳۴۵: مقدمه)

۶ - لِّلَّهِ دَرُّ اَنُوشِرَوَانَ مِّن رَّجُلٍ مَا كَانَ اَعْرَفَهُ بِالْاَدْوَانِ وَالسَّفَلِ
نَهَاهُمُو اَنْ يَّمْسُوْا عِنْدَهُ قَلَمًا وَاَنْ يُذَلَّ بِنُوَالِ اَخْرَارٍ بِالْعَمَلِ
(همان: ۳۴۶)

سخن ما: دو بیت عربی یادشده اشاره است به جنگ انوشروان با روم و
احتیاج سپاه به پول برای هزینه‌های روزانه و حقوق سربازان، و فرمان انوشروان
چنین بود که از خزانه‌های دولتی زر و سیم خواسته شود، اما بوذرجمهر برای
سرعت عمل رسولی به شهرهای نزدیک می‌فرستد تا به رسم قرض، تهیه کنند.
کفشگر ثروتمندی مبلغ مورد نیاز را در اختیار رسول قرار می‌دهد و خواهش
می‌کند که بوذرجمهر از پادشاه بخواهد به پسر او که با استعداد است، شغل
دیبری دهد. بوذرجمهر به انوشروان می‌گوید و انوشروان خشمگین می‌شود و
می‌گوید این عمل سبب می‌شود که فرزندان آزادگان که پدر بر پدر دیبری
داشتند، بیکار شوند و دستور می‌دهد که بارهای زر و سیم را به کفشگر برگردانند
و از خریدن دولتی تهیه کنند و به جبهه فرستند. چند بیت منتخب از آن داستان را
در زیر می‌آوریم:

یکی کفشگر بود موزه‌فروش	به گفتار او تیز بگشاد گوش
درم چند باید بدو گفت مرد	دلاور، شمار درم ییاد کرد
بدو کفشگر گفت این من دهم	سپاسی ز گنجور بر سر نهم
بدو کفشگر گفت کای خوب‌چهر	نرنجی بگویی به بوذرجمهر
که اندر زمانه مرا کودکی است	که بازار او بر دلم خوار نیست
بگویی مگر شهریار جهان	مرا شاد گرداند اندر نهان
که او را سپارد به فرهنگیان	که دارد سر مایه و هنگ آن
به شاه جهان گفت بوذرجمهر	که ای شاه نیک اختر خوب‌چهر
یکی آرزو کرد موزه‌فروش	اگر شاه دارد به من بنده گوش
اگر شاه باشد بدین دستگیر	که این پاک فرزند گردد دیبر
بدو گفت شاه ای خردمند مرد	چرا دیو چشم ترا تیره کرد

بر او همچنان بازگردان شتر
چو بازارگان بچه گردد دبیر
به دست خردمند و مرد نژاد
به ما بر پس از مرگ نفرین بود
نخواهیم روزی جز از گنج داد
مبادا کز او سیم خواهیم و ذر
هنرمند و با دانش و یادگیر
نماند به جز حسرت و سرد باد
چو آیین این روزگار این بود
درم زو مخواه و مکن هیچ یاد
(فردوسی ۱۹۷۰، ج ۸: ۲۹۹)

که مرحوم مینوی به رابطه شعر عربی - که در کلیله و دمنه آمده است - با داستان کفشگر هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند.

۷- در جایی دیگر آمده است:

اگر این شهد و روغن به ده درم بتوانم فروخت، از آن پنج سر گوسپند بخرم، هر ماهی پنج بزایند و از نتایج ایشان رمه‌ها سازم». (نصرا... منشی ۱۳۴۵: ۲۶۳)

سخن ما: گوسپند هر ماه نمی‌زاید و شاید در اصل هرچند ماه بوده باشد.

مصحح در این باره سکوت نموده‌اند و هیچ توضیحی نداده‌اند.

۸- کلیله و دمنه در دوره پادشاهی انوشروان (جلوس ۵۳۱ - ۵۷۹ م) به وسیله

برزویه طبیب به ایران آورده شده است. در اواخر باب برزویه طبیب به آیه‌ای از

قرآن کریم تمثّل رفته و گفته است که: «بیان و مناجات ایشان در قرآن عظیم بر

این نسق وارد که یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق

المُرسلون» (همان: ۵۷)

نگارنده بر این باور است نسّاخ به باب بروزیه طبیب افزوده‌اند و اگر آن را

برداریم، عبارات پیشین و پسین با هم در کمال درستی می‌خوانند و وحدت رابطه

معنوی کاملاً آشکار است. متأسفانه مرحوم مینوی اختلاف نسخه بدل‌ها را نداده

است و معلوم نیست که در همه نسخه‌ها آیه قرآن کریم آمده و یا اینکه در بعضی

نیامده است و این مطلب از نظر مصحح دورمانده است.

۹- میره:

در کلیله و دمنه آمده است:

چون او برفت، زن میره را بیآگاهانید و میعاد آمدن قرارداد و درودگر بیگامی از راه نبره در خانه رفت، میره قوم را آنجا دید. (نصرا... منشی ۱۳۴۵: ۲۱۸)

در حاشیه در معنای «میره» نوشته‌اند: صریح و واضح است که به معنی معشوق و فاسق است. این معنی در کتب لغت ذکر نشده است. (پایان شرح مینوی) سخن ما: در زبان فارسی به آخر صیغه امر بعضی از افعال «ه» آورده و حاصل مصدر ساخته‌اند: مانند؛ پوی - پویه، نال - ناله، اندیش - اندیشه، گری - گریه، پرس - پرسه و از مصدر مردن هم به آخر صیغه امر «ه» آورده‌اند یعنی میر - میره حاصل شده است.

میره به معنای مرده و مجازاً در معنای عاشق به کار رفته است. باید گفت مرده مجازاً به معنای عاشق به کرات در ادبیات فارسی آمده است:
نظامی گوید:

مردۀ مردار نیسی چون زغن	زاغ مشو پای به خون در مزن
(نظامی ۱۳۸۱: ب ۱۹۶۶)	
ما که نظر بر سخن افکنده‌ایم	مردۀ اویم و بدو زنده‌ایم
(همان: ۴۵۲)	

سالک قزوینی گوید:

زان لب که مردۀ نفسش آب زندگی است	دشنام خشک هم به دعاگو نمی‌رسد
	(لغت‌نامه دهخدا به نقل از سالک: ذیل لغت)

یغما گوید:

تو مردۀ کوثری و من زنده می	مشکل که به یک جو رود آب من و تو
	(لغت‌نامه دهخدا به نقل از یغما: ذیل لغت)

مسیح کاشی گوید:

کدام روز شوی کشته نگار مسیح	بگوی راست که ما مردۀ همان روزیم
	(لغت‌نامه دهخدا به نقل از مسیح کاشی: ذیل لغت)

توضیح: خاقانی شروانی «میره» را به معنای «زن امیر» به کار برده و گفته است:

نه هیچ کام برآید ز میر و میره شهرم	نه هیچ کار گشاید ز صدر و صاحب جیشم
	(خاقانی ۱۳۷۲: ۹۰۸)

نتیجه

نتیجه این کار آن است که بدون دلیل علمی و عقلی، معانی و شرح‌های متون نظم و نثر فارسی را نپذیریم و در موارد تردید، خودمان به تحقیق پردازیم و در یافتن حقیقت کوشش کنیم تا از این طریق به غنای ادب فارسی بیفزاییم.

والسلام علی من اتبع الهدی

کتابنامه

- انوری. ۱۳۴۰. دیوان به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیهقی، ابوالفضل. ۱۳۲۴. تاریخ بیهقی. به تصحیح غنی و فیاض. تهران: چاپخانه بانک ملی تهران.
- جرجانی، سید اسماعیل. ۱۳۴۴. ذخیره خوارزمشاهی. به کوشش دکتر جلال مصطفوی و دیگران. تهران: انجمن آثار ملی.
- خاقانی. ۱۳۷۲. دیوان. به تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی. چ ۴. تهران: زوار.
- رودکی. ۱۳۴۹. محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: ابن سینا.
- سعدی. ۱۳۶۳. به تصحیح محمدعلی فروغی. بوستان. تهران: کمیسیون ملی یونسکو.
- صائب تبریزی. ۱۳۷۵. صد غزل از صائب. به اهتمام برات زنجانی. تهران: آبتین.
- فردوسی. ۱۹۷۰. شاهنامه. چ ۱. مسکو: چاپ شوروی سابق.
- فوائد الادب.
- لغت نامه دهخدا.
- المنجد.
- نظامی عروضی. بی تا. چهارمقاله. به تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی. تهران: چاپ افست اشراقی.

س ۴- ش ۱۰- بهار ۸۷ _____ نقدی بر «کلیله و دمنه» به تصحیح مجتبی مینوی / ۱۱۱

نظامی گنجوی. ۱۳۸۵. لیلی و مجنون. به تصحیح برات زنجانی. تهران: چ ۳. دانشگاه تهران.

_____ . ۱۳۸۰. شرفنامه. به تصحیح برات زنجانی. تهران: دانشگاه تهران.

_____ . ۱۳۷۷. خسرو و شیرین. به تصحیح برات زنجانی. تهران: دانشگاه تهران.

_____ . ۱۳۸۱. مخزن الاسرار. به تصحیح برات زنجانی. چ ۶. تهران: دانشگاه تهران.

نصرالله منشی. ۱۳۴۵. کلیله و دمنه. به تصحیح مجتبی مینوی. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.

همدانی، محمدبن محمود. ۱۳۷۵. عجایب المخلوقات. به همّت جعفر مدرس صادقی. تهران: مرکز.